

A Critique on the Book ***Historical Origin of Qajar Tribe***

Mohsen Rahmati*

Abstract

The Qajar dynasty, which seized political power in Iran at the beginning of the thirteenth century AH, had a tribal origin, but despite extensive research, its origins remain unclear. Clarification of this tribal origin can help to better understand the issues of Qajar history, and the book "*Historical Origin of the Qajar Tribe*" has been written for this purpose. Since the study and explanation of this historical origin from three perspectives of ethnic genealogy can be explained, the evolution of the identity and endeavors of the tribe during the centuries, and the study of the historical conditions, and the leaders of this tribe were changed to a king of Iran during this period, the question is, which perspective that the author has explained the origin of the Qajar tribe through has been able to clarify the origin of the Qajar tribe. This study shows that the author of this work combines the first two fields and despite the importance of the subject and the multiplicity of sources, which is one of the advantages of the book, due to methodological, literary, and content errors in neither of the above two areas, he has not able to clarify the origin of the Qajars.

Keywords: Historical Origin of Qajar Tribe, History of Iran, Turks, Qajar.

* Professor of History of Iran During the Islamic Period, Faculty Member of Lorestan University, Khorramabad, Iran, rahmati.mo@lu.ac.ir

Date received: 04/10/2021, Date of acceptance: 23/01/2022



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

نقد و بررسی کتاب خاستگاه تاریخی ایل قاجار

محسن رحمتی*

چکیده

سلسله قاجار که در آغاز سده سیزدهم هجری قدرت سیاسی را در ایران به دست گرفت، خاستگاه ایلیاتی داشت، اما با وجود تحقیقات نسبتاً زیاد، کم‌وکیف این خاستگاه مبهم باقی مانده است. ابهام‌زدایی از این خاستگاه ایلی می‌تواند به فهم بهتر مسائل تاریخ قاجار کمک کند و کتاب *خاستگاه تاریخی ایل قاجار* نیز به همین منظور نگارش یافته است. از آن‌جاکه بررسی و تبیین این خاستگاه تاریخی از سه منظر تبارشناسی قومی، تطور هویت و تکاپوی ایل در طول قرون، و بررسی شرایط تاریخی تغییر پایگاه خوانین این ایل از ریاست ایل به پادشاهی بر سراسر قلمرو ایران قابل انجام است، پرسشی که در این خصوص مطرح می‌شود این است که نویسنده از کدام منظر به تبیین خاستگاه ایل قاجار پرداخته و تا چه اندازه توانسته است از خاستگاه ایلی قاجارها ابهام‌زدایی کند؟ این پژوهش نشان داد که این اثر دو ساحت نخست را درهم آمیخته و با وجود اهمیت موضوع و تعدد منابع، که از نکات ممتاز کتاب است، به واسطه خطاهای روشی و ادبی و محتوایی نتوانسته است در هیچ‌یک از دو ساحت فوق از خاستگاه قاجارها ابهام‌زدایی کند.

کلیدواژه‌ها: خاستگاه تاریخی ایل قاجار، تاریخ ایران، ترکان، قاجارها.

* استاد تاریخ ایران دوره اسلامی، عضو هیئت علمی دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران،

rahmati.mo@lu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۰۳



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

۱. مقدمه

قاجارها، که از سلسله‌های حاکم بر ایران بودند، خاستگاهی ایلیاتی داشتند. آن‌ها در اوایل قرن سیزدهم هجری، سراسر ایران را در اختیار گرفتند و بیش از ۱۳۵ سال بر ایران حکم راندند. بدیهی است که فهم کامل تاریخ این سلسله و تحولات مرتبط با آن در گرو ابهام‌زدایی از خاستگاه این خاندان است. بررسی و تبیین این خاستگاه تاریخی با چند رویکرد قابل‌انجام است. اول، تعیین وابستگی و تعلق این ایل و سلسله به یک قوم یا گروه قومی خاص؛ دوم، بررسی تکاپوهای این ایل قبل از پیدایش سلسله؛ سوم، بررسی وضع تاریخی که امکان تغییر پایگاه رؤسای این ایل را از ریاست ایل به پادشاهی بر سراسر قلمرو ایران فراهم آورد.

پژوهش‌های انجام‌شده در این باره را نیز می‌توان در سه گروه دسته‌بندی کرد. گروه اول، محققانی هم‌چون نفیسی (۱۳۸۳) و شمیم (۱۳۸۴) که با ادغام دو جنبه اول، درباره ریشه قومی این ایل و تکاپوی آن‌ها در گذر زمان، مطابق با منابع تاریخ‌نگاری رسمی درباره قاجار سخن رانده‌اند. گروه دوم، محققانی هم‌چون رضازاده ملک (۱۳۵۴)، آقازاده (۱۳۹۶)، و آقازاده و حسینی (۱۳۹۶) که با نگاه انتقادی به منابع تاریخ‌نگاری رسمی درباره قاجار، تلاش آن‌ها را برای کسب مشروعیت از طریق نسب‌سازی موردتوجه قرار داده‌اند. گروه سوم نیز محققانی هم‌چون زرگری‌نژاد (۱۳۹۵) که با واکاوی اوضاع تاریخی ایران در دوره افشار و زند کوشیده‌اند تا چگونگی تغییر تمایلات مؤسس سلسله قاجار از ریاست بر ایل تا پادشاهی بر کل قلمرو ایران را بررسی کنند.

کتاب *خاستگاه تاریخی ایل قاجار* در واقع به دسته اول تعلق دارد، با این تفاوت که به‌جای اختصار شیوه تفصیلی را در بررسی خود انتخاب کرده است. این کتاب را ناصر تکمیل همایون نوشته است که در ۱۹۶ صفحه، با یک مقدمه، ده فصل، و یک نتیجه‌گیری تنظیم شده و در آخر، فهرست منابع و مآخذ و فهرست‌های اعلام آمده است.

ره‌یافت مؤلف به موضوع پژوهش در مقدمه هشت‌صفحه‌ای آمده که خود در ذیل مفهوم درآمد و پیش‌سخن گنجانده شده است. در فصل اول، با عنوان «نگاهی به آشنایی ایرانیان و ترکان»، سیر تاریخ ترکان و مهاجرت آن‌ها به ایران را از ابتدا تا آغاز صفویه بررسی می‌کند. فصل دوم با عنوان «تشکیل سلسله صفویه و نیروهای مقوم آن»، به شرح پیوستن ایلات قزلباش به خانقاه اردبیل و فصل سوم، با عنوان «اتحادیه قزلباش (عقیده و سازمان)»، به بررسی تشکیلات سازمانی ایلات قزلباش و اعتقادات آن‌ها

اختصاص یافته است. در فصل چهارم، با عنوان «ریشه‌یابی تبارشناختی قجرها»، نویسنده به شرح و توصیف نظریاتی می‌پردازد که درباره‌ی خاستگاه ایل قاجار عرضه شده است. در شش فصل بعدی نیز حضور و نقش قاجارها در تحولات سیاسی-نظامی عهد صفوی از ابتدا تا سقوط سلسله را شرح داده است. در «فرجام سخن»، نویسنده به نتیجه‌گیری پرداخته است. این مقاله، که به‌روش نقد تاریخی نگاشته شده، درصدد است تا نقاط قوت و ضعف این اثر را شناسایی و بررسی کند.

۲. مزایای اثر

نخستین ویژگی هر اثر پژوهشی پرداختن به موضوعی بااهمیت است که انجام‌دادن تحقیق درباره‌ی آن موضوع را ضرورت می‌بخشد. باتوجه به ابهام‌هایی که درباره‌ی خاستگاه ایل قاجار وجود دارد، این موضوع حائز اهمیت است و دقیقاً از همین ره‌گذر، نقد و بررسی آن نیز ضرورت می‌یابد. وجود ابهام در هویت تاریخی و خاستگاه ایل قاجار معلول دو عامل است:

یکی ابهام در ماهیت ایلی و تاریخ ایلات ترکمان؛ بدین معنا که همه‌ی منابع موجود قاجارها را از ایلات ترکمان دانسته‌اند، اما معنا و ماهیت اصطلاح ترکمان (ترکمن) خود در هاله‌ای از ابهام قرار دارد و باوجود پژوهش‌های فراوان، هنوز تعریفی جامع و مانع از اصطلاح «ترکمان» و تفاوت آن با دیگر ایلات ترک ارائه نشده است (Peacock 2010: 47-60). بنابراین، بخشی از مشکل ابهام در ریشه‌ی تاریخی قاجار در این قضیه نهفته است.

دومین عامل ابهام تلاش‌های شاهان نخستین قاجار برای کسب مشروعیت از طریق انتساب خود به سلاطین و شهریاران قبل هم‌چون صفویان، آق‌قویونلوها، تیموریان، آل‌جلایر، مغولان، و حتی اشکانیان است (دنبلی ۱۳۸۳: ۳۱-۳۲؛ اعتضادالسلطنه ۱۳۷۰: ۷-۸؛ رضازاده ملک ۱۳۵۴: ۱۰-۱۵).

تلاش شاهان قاجار برای انتساب به یکی از این سلسله‌ها بر ابهامات موجود درباره‌ی خاستگاهشان افزوده است، چنان‌که برخی مورخان گمان دارند که قاجارها از دوران سلجوقیان به ایران آمده، در زمان سلطنت ملک‌شاه به روم (آناتولی) مهاجرت کرده، و در دوره‌ی تیمور لنگ به ایران بازگشته‌اند (خورموجی ۱۳۶۳: ۳؛ شیبانی ۱۳۶۶: ۳۷). به‌نظر گروهی دیگر، آنان هم‌راه هولاکوخان به ایران آمدند و در روم و سرحد شام مستقر شدند (اعتمادالسلطنه ۱۳۶۷: ج ۱، ۶۴). بعضی دیگر نیز قاجارها را از مغولان جلایری و از

نسل قاجار (قاجیر)، پسر سرتاق نویان، دانسته‌اند (رشیدالدین فضل‌الله ۱۳۳۸: ج ۲، ۸۶۰؛ خاوری شیرازی ۱۳۸۰: ج ۱، ۱۹-۲۰؛ دنبلی ۱۳۸۳: ۳۱-۳۲؛ سپهر ۱۳۳۷: ج ۱، ۷-۸). تصور دیگر آن است که قاجارها از نسل قراچار نویان، از اجداد تیمور لنگ، هستند (اعتضادالسلطنه ۱۳۷۰: ۷؛ قورخانچی ۱۳۶۰: ۱۵).

باین‌وصف، فهم دقیق خاستگاه ایل قاجار نیازمند فهم ایل و ساختار حیات ایلی و تطور آن درطول دوران بعد از اسلام است. فارغ از هرگونه قضاوت سلبی یا ایجابی درباره کتاب مذکور، ورود مؤلف به این عرصه و تلاش‌های او ستودنی است. هم‌چنین، صفحه‌آرایی و حروف‌چینی مناسب از ویژگی‌های مثبت کتاب است و استفاده از طرح جلد عالی با ترکیب رنگ فاخر از دیگر مزایای این کتاب به‌شمار می‌رود.

۳. نقد شکلی و ساختاری کتاب

۱.۳ مسئله تحقیق

در اثر پژوهشی، نویسنده باید ضمن تعیین حدود مسئله تحقیق و تبیین مشکلات آن معلوم سازد که به چه مسئله‌ای و از چه منظری پرداخته است. اگرچه مؤلف در یک جا مدعی می‌شود که قصد دارد «تا با عنایت کامل به معتبرترین منابع و بررسی‌ها، اعم از نگارش‌های متقدمان و پژوهش‌های خودی و بیگانه از متأخران، فضای خاصی پدید آورد تا حیات تاریخی ایل قاجار به‌شیوه جدید و مستند ارائه گردد» (تکمیل همایون ۱۳۹۲: ۵۵)، هیچ توضیحی نمی‌دهد که او قصد ابهام‌زدایی از چه مسئله مبهمی را دارد. بی‌توجهی به این امر تاحدی است که به‌جای مقدمه، در اواسط کتاب، نکاتی درباره سختی‌های امر ریشه‌شناسی اقوام و قبایل ذکر می‌کند (همان: ۵۹).

۲.۳ تبویب و فهرست‌بندی کتاب

در یک اثر پژوهشی مطلوب، به‌واسطه فصل‌بندی و تبویب متناسب با موضوع، مباحث مطرح‌شده با دقت و ظرافت منطقی پشت‌سرهم قرار می‌گیرند و نظرها و دیدگاه‌های مؤلف به خواننده منتقل می‌شود. این کتاب، با توجه به میزان مطالب مطرح‌شده در آن که در حدود ۱۶۰ صفحه است، از حجم متناسبی برخوردار است و این امر درکنار تناسب حجم فصول ده‌گانه نسبت به یک‌دیگر (هر فصل بین پانزده تا هجده صفحه) از نکات ممتاز آن به‌شمار می‌رود.

انتخاب عنوان فصل باید چنان باشد که همه مطالب مطرح شده در فصل را در بر بگیرد و مطالب هر قسمت باید با قسمت‌های دیگر متفاوت باشد؛ یعنی در هر فصل یکی از ابعاد قضیه مورد پژوهش بررسی شود که در این کتاب، این نکته مغفول مانده است. از یک سو، انتخاب عناوین فصول به صورتی است که نه تنها به همه ابعاد موضوع اشاره نمی‌کند، بلکه راه را برای ورود مطالب غیرمرتبط باز می‌کند، و از سوی دیگر، تفکیک ماهوی میان مطالب زیر عنوان‌های فرعی، در همه جای کتاب رعایت نشده است (از جمله، تکمیل همایون ۱۳۹۲: ۹، ۲۶، ۵۷، ۶۷، ۱۰۱، ۱۴۸).

تبویب کتاب به شکل کنونی همه ابعاد قضیه را در بر نمی‌گیرد و شاید با تعیین فهرستی به ترتیب ذیل بهتر می‌توانست به هدف برسد: «مدخل (شامل پیشینه، تبیین مسئله)»، «خاستگاه نژادی و تاریخی قاجار: نظرها، دیدگاه‌ها»، «وجه تسمیه و شعبات قاجاری»، «ترکمانان و ورود به ایران از آغاز تا قرن نهم»، «ترکمانان و تشکیل حکومت در قرن ۹»، «ترکمانان، قاجارها، و دولت صفوی»، و «دولت قاجار و تلاش برای تغییر هویت تاریخی». نقص دیگر کتاب فقدان فهرست مطالب است که با توجه به تأثیر چشم‌گیر آن در سهولت استفاده از کتاب برای خوانندگان، آسیب ناشی از فقدان آن را می‌توان حس کرد.

۴. منابع کتاب

ماهیت موضوع مورد مطالعه در این کتاب به گونه‌ای است که مراجعه به منابع متعدد و فراوانی لازم است. لذا اگرچه فهرست منابع کتاب غنی و پرتعداد است، تعدادی از منابع اصلی و ضروری نظیر *زبور آل داوود*، *ملوک الکلام*، *تاریخ صاحبقرانی*، و *شمایل خاقان و فحایل السلطان* مورد غفلت قرار گرفته‌اند. از داده‌های برخی منابع نیز استفاده لازم نشده و فقط به یک یا دو ارجاع کم‌اهمیت اکتفا شده است. برای مثال، به *رستم/تواریخ* فقط یک بار (تکمیل همایون ۱۳۹۲: ۷۶، یادداشت ۱۳)، به *محمدتقی ساروی* فقط دو بار، و به *دنبلی*، *اعتضاد السلطنه*، و *خورموجی* نیز هر کدام فقط یک بار ارجاع داده شده است، در حالی که این منابع در زمینه تبارشناسی تاریخی و خاستگاه قاجارها اهمیت دارند. منابع دیگری نظیر *ابن عربشاه*، *خواندمیر*، *ابن اثیر*، *ابن فضلان*، *جوینی*، *تاریخ سیستان*، *شرف‌الدین یزدی*، *حافظ ابرو*، *استرآبادنامه*، *نظام‌الملک*، *فصیح خوافی*، *نظنزی*، *بناکتی*، *حمادالله مستوفی*، و *خواجه افندی* نیز فقط با یک بار ارجاع (در برخی موارد ناقص و گاهی غیرضروری) در فهرست منابع این اثر قرار گرفته‌اند.

مؤلف بخشی از تحقیقات جدید درباره خاستگاه قاجارها هم چون اثر رضازاده ملک (۱۳۵۴: ۱۰-۳۶) را نادیده گرفته و از مباحث مربوط به ریشه‌شناسی تاریخی قاجارها در آثار شمیم (۱۳۸۴: ۱۹-۲۶) و نفیسی (۱۳۸۳: ۲۴-۴۵) نیز بهره لازم را نگرفته است. پژوهش تاریخی باید براساس منابع اصلی و متقدم صورت پذیرد و از تحقیقات جدید فقط باید از نظر ارائه تحلیلی خاص استفاده شود. در این کتاب، بیش از ۱۰۱ مورد از ۲۴۰ مورد ارجاعات کتاب (یعنی قریب به نیمی از کل ارجاعات) مربوط به تحقیقات جدید است. در این بخش نیز جانب اعتدال رعایت نشده است، درحالی که از برخی تحقیقات به طور کامل غفلت شده، کتاب‌های شاه‌عباس کبیر نوشته نصرالله فلسفی، تشکیل دولت ملی در ایران نوشته والتر هینتس، و انقراض صفویه نوشته لکه‌هارت بیش‌ترین ارجاعات (یعنی دقیقاً نیمی از ارجاعات پربسامد) را داشته‌اند. به آثاری هم چون سیوری، نوایی، مارکام، لمبتون (تاریخ ایلات، مالک و زارع)، شمیم، زرین کوب، و نظایر آن‌ها نیز هرکدام فقط یک بار ارجاع داده است.

۵. نقد روشی

۱.۵ اعتبارسنجی روایات

مهم‌ترین وظیفه پژوهش‌گر تاریخ تلاش برای رسیدن به عینیت وقایع تاریخی است که از طریق تبدیل داده‌های تاریخی به شواهد تاریخی حاصل می‌شود و این امر فقط از راه نقد منبع محقق می‌شود، ولی نویسنده بدون توجه به ارزیابی و اعتبارسنجی روایات و منابع، در موارد زیادی، مطالب خود را از منابع متأخر گرفته است؛ از جمله از اخراج ترکان دشت مغان به دست هولاکو و اسکان ۱۵۰ هزار خانوار ترک در آن ناحیه خبر می‌دهد (تکمیل همایون ۱۳۹۲: ۱۳). صرف نظر از ابهام موجود در این جمله (یعنی «اخراج ترکان و اسکان ترکان به جای آن‌ها!»)، به ریچارد تاپر ارجاع می‌دهد. هم‌چنین، با غفلت از منابع اصلی، شرح سرکوبی ایلات قزلباش به دستور شاه‌عباس از قول نفیسی و فلسفی (تکمیل همایون ۱۳۹۲: ۱۱۱-۱۱۲)، ویرانی‌های ناشی از حمله مغول به مرو را از قول بارتولد (همان: ۱۳۴)، شرح نبردهای شاه اسماعیل با شیبک‌خان را از قول ابن کربلایی و وقایع‌نگار مروزی (همان: ۱۳۵)، و اقدامات سران قاجار در دوران سلطنت شاه‌طهماسب در مقابله با حملات اوزبکان خیه در ۹۶۲ و ۹۶۷ق را با استناد به نفیسی آورده است (همان: ۱۳۶).

۲.۵ مستندسازی مطالب

موضوع تاریخی دور از دسترس محقق قرار دارد و قابل مشاهده نیست و مطالعه آن فقط از طریق گزارش‌های موجود و با شیوه خاص صورت می‌گیرد. لذا بر محقق واجب است تا سند و مأخذ مطالب خود را به دست دهد. بررسی این کتاب بی‌توجهی نویسنده به این امر را نشان می‌دهد، چنان‌که تاریخ اولیه ترک‌ها را تا ۵۵۸م (تکمیل همایون ۱۳۹۲: ۴)، اسلام‌پذیری بخشی از ترک‌های قفقاز (همان: ۶)، شرح فتوحات اعراب مسلمان در ماوراءالنهر و شرح حملات ترکان به قلمرو اسلامی در سال‌های ۷۰، ۸۲، ۹۳، و ۹۴ (همان: ۶)، شرح نبردهای ترکان با غازیان مسلمان در طول سال ۱۱۸ و سال ۱۲۱ق (همان: ۶-۷)، حمله بسیار زیان‌بخش ترکان به قلمرو اسلامی در سال ۲۹۲ق (همان: ۷)، شرح نسبتاً مفصل درباره شیوخ صفوی از شیخ ابراهیم تا شیخ جنید (همان: ۲۴-۲۵)، شرح مفصل شکل‌گیری و تداوم و فروپاشی قراقویونلوها (همان: ۵۷-۵۸)، نابودی بازماندگان سلجوقی در آناتولی به دست اوزون‌حسن در سال ۸۶۳ق (همان: ۵۸)، شرح موقعیت قاجارها در عهد صفوی (همان: ۹۸)، شرح فعالیت شش تن از صاحب‌منصبان قاجاری (همان: ۹۹)، شرح حال بدرییک یوزباشی (همان: ۱۰۱) و یعقوب سلطان قاجار (همان: ۱۰۲)، جریان ورود عناصر خارجی به ارتش و پی‌آمدهای آن (همان: ۱۲۱)، شیوه امارت میرزا علی سلطان قاجار (همان: ۹۹، ۱۲۱)، موقعیت قاجارها در عهد شاه‌عباس (همان)، و جایگاه قاجارها در عهد شاه‌طهماسب (همان: ۱۲۲) را بدون ارائه مأخذ و سند آورده است.

نویسنده کتاب شرح مهاجرت غزها به آذربایجان را به‌طور مستقیم از کسروی نقل کرده است (همان: ۱۰-۱۱) و بدون اشاره به نام اثر یا صفحه به بارتولد ارجاع داده است (همان: ۱۶، یادداشت ۲۰). او در جایی، شرحی بدون تاریخ و مأخذ از خوارزمشاهیان آورده (همان: ۱۲) و در جایی دیگر، ضمن اشاره به غلبه مغول تحت قیادت هولاکوخان بر آذربایجان، از مراجعت مغولان به مغولستان خبر می‌دهد (همان: ۱۳) و هیچ سندی برای این گفته ارائه نمی‌دهد، درحالی‌که این مطلب خطای فاحش است و هیچ سندی آن را تأیید نمی‌کند. در جای دیگر، شرحی بدون مأخذ از تاریخ تیمور و جانشینان او آورده است (همان: ۱۳-۱۴). در شرح تاریخ ترک‌ها، مطلبی از قول بارتولد درخصوص تعیین تعداد افراد و خانوارهای غزهای مهاجر به آذربایجان در سال ۴۱۱ق آورده است (همان: ۱۶، یادداشت ۲۰)، ولی معلوم نمی‌کند که بارتولد در کدام اثر خود چنین نظر داده است.

هم‌چنین، شرح کامل و درعین‌حال مختصری از فعالیت‌های آق‌قویونلوها، ادعای حضور قاجارها در این قضایا، شرح مفصل درگیری‌های قزلباشان بعد از مرگ شاه‌طهماسب اول تا جلوس شاه‌عباس اول (همان: ۱۱۰-۱۱۱)، و حتی ارائه آمار دقیق از قزلباشان (۵ هزار تن)، بدون ارائه مأخذ، این شبهه را ایجاد می‌کند که نویسنده این کتاب مطالب منابع مورد استفاده خود را عیناً رونویسی کرده است.

۳.۵ شیوه ارجاع‌دهی

در پژوهش تاریخی، محقق باید با اتخاذ شیوه ارجاع‌دهی واحدی همه مطالب خود را مستند سازد، ولی ارجاعات این کتاب از الگوی واحدی پیروی نمی‌کند و گاهی به نام‌خانوادگی و نام، گاهی به نام شهر، گاهی به نام کوچک و سپس نام‌خانوادگی، و حتی گاهی به نام کتاب (در برخی موارد بدون تعیین جلد یا قسمت) ارجاع می‌دهد (ازجمله تکمیل همایون ۱۳۹۲: ۱۴، یادداشت ۱، ۳-۱۴؛ همان: ۷۶، یادداشت ۱۵، ۱۶؛ همان: ۸۱، یادداشت ۶۶ و ۶۷؛ همان: ۱۶، یادداشت ۲۲؛ همان: ۱۰۳، یادداشت ۷، ۱۰، ۱۵، ۱۹؛ همان: ۱۲۶، یادداشت ۹، ۱۱؛ همان: ۷۷، یادداشت ۲۹، ۳۲؛ همان: ۱۱۳، یادداشت ۶؛ همان: ۱۲۶، یادداشت ۷، ۱۰، ۱۲). عجیب آن‌که در صفحه ۱۲۵ یادداشت ۴، به نقل از کتاب شاه‌عباس اول از نصرالله فلسفی، به خلد برین ارجاع داده و این مؤید آن است که او اصلاً خلد برین را ندیده است. عجیب آن‌که در صفحه ۷۹ یادداشت ۳۸ و صفحه ۸۰ یادداشت ۵۲ به مدخلی از دائرةالمعارف/سلام چاپ پاریس ارجاع داده، ولی در یادداشت ۶۳ همان منبع را به مینورسکی منسوب کرده است.

دیگر خطای روشی که بر کتاب سایه افکنده است ثبت نادرست صفحات مورد استفاده است. در شرح منازعات میان ترکان و مسلمانان در ماوراءالنهر در سال ۱۲۱۱ق به ابن‌اثیر ارجاع می‌دهد (همان: ۶)، درحالی‌که این مطلب در کتاب ابن‌اثیر نیست. در جای دیگر، نویسنده مطالبی از قول زرین‌کوب درباره حملات ترکان به ایران آورده (همان)، درحالی‌که در کتاب و صفحه موردارجاع چنین مطلبی یافت نمی‌شود. هم‌چنین شرح قتل یوسفی خلیفه قاجار (همان: ۹۷)، را با استناد به افوشته‌ای نطنزی «همان: ۲۳» آورده، درحالی‌که صفحه ۳۳ درست است. در صفحه ۷۰ مطلبی از قول فاروق سومر آورده، ولی به EI ارجاع داده است. در همان صفحه، مطالبی از یک نوشته سومر نقل می‌کند و به نوشته دیگر «همو» ارجاع داده است و مشخصات اثر مورد استفاده را ذکر نمی‌کند. هم‌چنین، نویسنده در جایی نقل‌قولی از

نقد و بررسی کتاب *خاستگاه تاریخی ایل قاجار* (محسن رحمتی) ۱۲۷

حسینی استرآبادی آورده (تکمیل همایون ۱۳۹۲: ۱۲۴)، درحالی که مطلب از او نیست و از اسکندر منشی (۱۳۸۲: ج ۱، ۲۶۴) است.

در صفحه ۷۰، مطالبی درباره انتخاب حسین خان قاجار برای حکومت استرآباد در ۱۰۰۷ق و انتقال قاجارها به مازندران آمده و به اسکندر منشی (۱۳۸۲: ۲۶۴) ارجاع داده است، درحالی که در صفحه مورد اشاره اصولاً چنین مطلبی دیده نمی شود. اسکندر منشی فقط در جایی دیگر (اسکندر منشی ۱۳۸۲: ج ۱، ۵۸۱) از انتصاب حسین خان به حکومت استرآباد خبر داده و مطلقاً از مهاجرت قاجارها به مازندران خبر نداده است؛ اگرچه اسکندرییگ (۱۳۸۲: ج ۱، ۴۱۷) در ذکر حوادث سال ۱۰۱۴ق متذکر شده است که قاجارهای خاطی به مازندران تبعید شده اند که ربطی با ۱۰۰۷ق ندارد. هم چنین، شرح حمله مغول به مرو (تکمیل همایون ۱۳۹۲: ۱۳۴) را با استناد به بارتولد (۱۳۵۲: ج ۲، ۲۳۷) آورده است، درحالی که این مطلب فقط در صفحه ۹۲۷ دیده می شود.

۴.۵ استفاده از وسایل لازم برای تفهیم بهتر مطالب کتاب

موضوع مورد مطالعه در این کتاب محقق و خواننده را ناگزیر با اسامی جغرافیایی، افراد، و قبایل متعدد و متنوع پیوند می دهد که فهم دقیق و درست آن ها بدون استفاده از نقشه، نمودار، و جز آن میسر نیست. لذا برای فهم بهتر این اثر، ارائه نقشه پراکندگی جغرافیایی قاجارها و هم چنین نمودارهایی برای مشاغل و رجال قاجاری در دربار صفوی بسیار ضرورت داشته، ولی نویسنده از آن غفلت ورزیده است.

۶. نقد ادبی کتاب

هر پژوهش تاریخی معتبر باید خصایص ادبی هم چون اصالت، سلاست و روانی، تحلیل، شیوایی، استقلال متن، و جز آن را داشته باشد، ولی این کتاب از این جهات با مسائلی مواجه است که بر کیفیت آن اثر گذاشته است.

۱.۶ شیوه نقلی - روایی

یک خصیصه ادبی قابل توجه کتاب *خاستگاه تاریخی ایل قاجار* رونویسی مستقیم و غیرمستقیم از منابع است که در اصطلاح به شیوه «چسب و قیچی» معروف است، چنان که در

اکثر موارد سخن مورخان متقدم یا تحلیل محققان جدید، بدون نقد و نظر، آورده شده و بسیاری از تحلیل‌های موجود در متن کتاب منقول از دیگر پژوهش‌گران است. «شرح تاریخ قدیم ترکان» و حملات آن‌ها به غرب و استقرار در مرزهای ایران و روم را از کتاب عنایت‌الله رضا رونویسی کرده است (تکمیل همایون ۱۳۹۲: ۵). نویسنده کتاب هم‌چنین نقل قول مستقیم و مفصلی از باسورث درباره ورود بردگان ترک و تجارت برده در جهان اسلام آورده است (همان: ۶). عجیب است که نویسنده این نقل را هم به صورت مغلوط آورده است. مراجعه به کتاب باسورث (۱۳۷۲: ۲۱۱) نشان می‌دهد که نویسنده حتی در نقل مستقیم هم توفیق نداشته است.

نویسنده اقدامات شیوخ صفوی را بدون مأخذ آورده (تکمیل همایون ۱۳۹۲: ۲۵)، اما در ادامه مطلب با آوردن سه فقره نقل قول مستقیم از فضل‌الله خنجی، همان مطالب را تکرار کرده است (همان: ۲۶). در شرح کشمکش‌های ترکان در غرب ایران، نخست مطالبی بدون ارائه مأخذ درباره نحوه یورش مغول به ایران و آناتولی آورده، بعد یک‌باره عنان خامه را به ساندرز سپرده و بیش از نیم صفحه از او نقل کرده و بدون ارائه کم‌ترین تحلیل یا اخذ نتیجه‌ای، آن را رها کرده است (همان: ۵۶).

نویسنده در شرح احوال شخصیت‌های برجسته اویماقات قاجاری (همان: ۸۷-۹۰) عنان خامه را به مؤلف گم‌نام *عالم‌آرای شاه‌اسماعیل* داده و بدون هیچ تحلیل یا نتیجه‌گیری خاصی، روایت آن کتاب درباره قراپیری بیگ و احمدسلطان قاجار را مستقیماً نقل کرده است. شرح احوال امام‌قلی‌خان قاجار را در نوزده سطر آورده که یازده سطر آن نقل قول از حسینی استرآبادی و هشت سطر دیگر تکرار غیرمستقیم همان سخنان است (همان: ۹۶). شرح احوال یوسفی‌خلیفه قاجار را یک بار با استناد به افوشته‌ای نطنزی و سپس عین همان را از قول اسکندر منشی آورده (همان: ۹۷)، درحالی که هیچ مطلب افزوده دیگری ندارد.

در شرح اقدامات شاه‌عباس علیه قزلباشان، فقط سه نقل از واله اصفهانی قزوینی، سعید نفیسی، و دلاواله را پشت‌سرهم قرار داده، بدون این‌که حتی یک واژه از خود بنویسد (همان: ۱۱۲). ابتدای فصل هشتم را به عنوان درآمد اختصاص داده (همان: ۱۱۷)، ولی به جای تبیین مسئله فصل و طرح بحث از سطر دوم زمام قلم را به شادروان فلسفی سپرده و با نقل مفصل (هجده‌سطری) از او، کل صفحه را پر کرده و در ادامه بحث نیز با نقل دوازده‌سطری دیگری از فلسفی درآمد را به پایان برده است (همان: ۱۱۸). در جایی دیگر، در یک قطعه ۲۶‌سطری، به شرح قلع و قمع شدن قزلباشان پرداخته (همان: ۱۱۸-۱۱۹)، اما

۲۴ سطر آن نقل قول مستقیم از فلسفی است و دو سطر دیگر هم نقل غیرمستقیم سخنان هموست. در جایی دیگر، در یک توضیح ده سطری، ایجاد رعب و وحشت علیه قزلباشان را به بحث گذاشته، اما هشت سطر آن نقل قول مستقیم از واله اصفهانی قزوینی و خلد برین است (همان: ۱۱۹-۱۲۰). البته او خود خلد برین را ندیده و از فلسفی رونویسی کرده است. در جایی دیگر، نویسنده شرحی هفده سطری در توصیف تعیین نیروی جانشین برای قزلباش توسط شاه عباس آورده، ولی سیزده سطر آن نقل قول مستقیم را از دیگر اثر خود و از *خلد برین* (البته از قول فلسفی) بازگو می کند (همان: ۱۲۰). در فصل نهم نیز فقط نقل قول مورخان عهد قاجاری را پشت سرهم قرار داده و به صورت نقل مستقیم و بدون یک کلمه تحلیل یا نتیجه گیری از آن ها آورده است (همان: ۱۲۹-۱۳۲).

۲.۶ آشفتگی و پراکنده نویسی

یکی از ویژگی های متن پژوهشی مطلوب ارائه دقیق و منظم مطالب مورد بحث است. بدین معنا که مطالب به منظور پاسخ به مسئله تنظیم و از ذکر موارد غیرمرتبط یا رها کردن مطالب بدون نتیجه خاص خودداری شود. این متن در این زمینه دچار کاستی هایی است. مهاجرت ترکان به سوی مرزهای ایران و روم را به خسرو پرویز و قباد دوم نسبت داده (تکمیل همایون ۱۳۹۲: ۵)، در حالی که ابتدای مهاجرت ترکان مربوط به اتحاد آن ها با انوشیروان است (رضا ۱۳۸۴: ۹۳-۹۲) که نویسنده از آن غفلت ورزیده است.

در شرح منازعات اعراب و ترکان، نویسنده ضمن اشاره به مبارزات سال های ۷۰، ۸۲، ۹۳، و ۹۴ ق ناگهان به سال ۱۱۸ و ۱۲۱ ق پرش می زند (تکمیل همایون ۱۳۹۲: ۶) و در ادامه مطلب، یک باره به شرح حمله سال ۲۹۲ ق می رسد و از همه وقایع مهم تر بین این سال ها می گذرد (همان: ۷). عجیب تر آن که در ادامه مطلب، بدون توضیح درباره هویت قراخانیان، یک باره به حمله ناگهانی آن ها می پردازد و از موضع تدافعی سامانیان و ضعف حکومت ایرانی در مقابل ترکان خبر می دهد، بدون این که درباره زمان و تاریخ این حوادث حرفی زده باشد.

نویسنده کتاب در جایی از غلبه غزها بر ری و وفات سرکرده آنان، یعنی قزل، در سال ۴۳۳ ق خبر می دهد و بلافاصله مدعی می شود که «در همان سال یا دو سال پیش تر، به دنبال پیکار دندانقان در منطقه مرو، خراسان به دست غزان افتاد» (همان: ۱۱). بر نگارنده این سطور معلوم نیست که منظور او از این جمله چیست. به تصریح مورخان، جنگ دندانقان در

۸ رمضان ۴۳۱ رخ داد و با شکست خوردن غزنویان به پایان رسیده است (بیهقی ۱۳۷۴: ۸۲۹-۸۳۷؛ ابن اثیر ۱۳۹۹ق: ج ۹، ۴۸۱-۴۸۳). بنابراین، عبارت تردیدآمیز «همان سال یا دو سال پیش‌تر» مفهوم ندارد. نویسنده حتی ترتیب تاریخی وقایع را هم رعایت نکرده، اول حوادث ۴۳۳ق را ذکر کرده است، و سپس بدون تعیین تاریخ به وقوع جنگ دندانقان اشاره می‌کند.

در ذکر حوادث عهد شاه‌طهماسب اول و نقش قاجارها در این حوادث، سال ۹۶۲ق را با ۱۵۵۵م تطبیق کرده و سال ۹۳۲ق را سال سلطنت شاه‌طهماسب دانسته (تکمیل همایون ۱۳۹۲: ۹۹)، ولی دو صفحه بعد، همان سال ۹۶۲ق را با ۱۵۵۴م تطبیق کرده و سال ۹۳۴ق سلطنت شاه‌طهماسب می‌داند (همان: ۱۰۱). در شرح جایگاه و اهمیت شاه‌قلی‌خان قاجار، با استناد به القاب و عناوین کاملاً معمولی و رایج در مکاتبات آن عهد هم‌چون زبده‌الاقربان، فخرالامثال، جایگاه بلند شاه‌قلی را نتیجه می‌گیرد (همان: ۹۹-۱۰۰). هم‌چنین، در شرح سفارت شاه‌قلی قاجار از طرف دربار صفوی به دربار عثمانی (همان: ۱۰۰)، شرح مفصل و سیاهه کاملی از تجهیزات و افراد همراه وی، و فهرست هدایای شاه صفوی به سلطان عثمانی را آورده که شرح تفصیلی آن ضرورتی ندارد و چیزی بر تبیین نقش قاجارها نمی‌افزاید.

در شرح مناسبات ایران و عثمانی و ذکر مذاکرات صلح آن دو کشور که به انعقاد معاهده در ۹۶۹ق منتهی شد (همان)، آورده است: «... در سال ۹۶۹ق / ۱۵۶۱م / آشتی‌نامه (الصلح خیر) میان ایران و عثمانی را به امضا رساند». آشنایان با تاریخ می‌دانند که «الصلح خیر» ماده تاریخ این عهدنامه است که با ۹۶۹ق معادل است، ولی او آن را داخل () گذاشته و به نحوی نوشته که گویا نام معاهده است و هیچ توضیحی در این باره نداده است. ظاهراً او این مطلب را عیناً از حسینی آورده و آن را نام معاهده پنداشته است. البته این عهدنامه در تاریخ ایران به «صلح آماسیه» معروف است (سیوری ۳۷۲: ۶۲؛ هوشنگ مهدوی ۱۳۶۹: ۳۱-۳۲).

نویسنده عنوانی برای مشاغل خاص شخصیتی (کشوری - منطقه‌ای) و صاحبان الکا (تکمیل همایون ۱۳۹۲: ۱۰۱) آورده و هیچ‌گونه توضیحی در این باره نداده است که چه مطلبی در این قسمت مدنظر اوست. سپس، نام چهار تن از اشخاص قاجاری را ذکر کرده و یک یا دو سطر درباره شرح حالشان آورده است. هم‌چنین، شرح مفصلی را از اقدامات شاه‌عباس برای سرکوبی قزلباشان (همان: ۱۱۱-۱۱۲) می‌آورد و در جایی دیگر، بدون هیچ توضیحی، با دو نقل قول مستقیم و مفصل از *خلد برین* و *دلواله*، همان مطالب را عیناً تکرار می‌کند (همان: ۱۱۲).

نتیجه‌گیری فصل هفتم (همان: ۱۱۳) براینکه مطالب مطرح‌شده در طول فصل نیست. متن این فصل به مطالبی درباره اقدامات شاه‌عباس در سرکوبی قزلباشان اختصاص یافته، ولی در نتیجه‌گیری به جای‌گزینی شاهسون‌ها و گرجیان پرداخته و شرحی از نوگرایی نظامی و آمدن برادران شرلی آورده است که نه تنها به موضوع قاجاریه، بلکه به مطالب مطرح‌شده در درون فصل نیز ربط ندارند. او فقط در فصل هشتم به این قضیه پرداخته است، ولی نخست در نتیجه‌گیری فصل هفتم آن را مطرح و به‌زعم خود اثبات می‌کند، سپس، در فصل هشتم به بحث و بررسی درباره آن می‌پردازد. هم‌چنین در ادامه تبیین سیاست شاه‌عباس درمقابل قزلباشان (همان: ۱۲۱)، بدون مقدمه و تاحدودی بدون ارتباط با موضوع بحث، یک‌باره جریان ورود عناصر خارجی به ارتش و دستاوردهای آن را شرح می‌دهد. در همان صفحه، شرحی را درباره موقعیت ایل قاجار در عهد شاه‌عباس آورده، ولی در ادامه بحث (همان: ۱۲۲) یک‌باره عقب‌گرد کرده و دوباره شرحی را از مشاغل قاجارها در عهد شاه‌طهماسب آورده است.

جنبه دیگر آشفته‌نویسی این کتاب تکرار مطالب است؛ ازجمله مطالبی را که در نتیجه‌گیری فصل هفتم بدون ربط منطقی به موضوع آورده است (همان: ۱۱۳)، در جای دیگر عیناً تکرار می‌کند (همان: ۱۲۱). در تبیین اوضاع قاجارها در عهد شاه‌عباس (همان: ۱۲۲)، یک‌باره عقب‌گرد می‌کند و به‌نحوی مطالب صفحه ۹۵، ۹۸ را تکرار می‌کند. مطالب مندرج در شرح قتل یوسف‌خلیفه قاجار (همان: ۱۲۳)، عیناً مطالب صفحه ۹۷ است. هم‌چنین، در شرح جریان ورود عناصر خارجی به ارتش و دستاوردهای این قضیه (همان: ۱۲۱)، مطالب مندرج در صفحه ۱۱۳ را عیناً تکرار می‌کند. مطالبی را که درباره موقعیت و مناصب افراد ایل قاجار در عهد شاه‌طهماسب صفوی آورده (همان: ۹۸-۱۰۲) در جای دیگر، رئوس همان مطالب و مشاغل را تکرار می‌کند (همان: ۱۲۲).

۳.۶ خطاهای نگارشی

آخرین نکته در این بخش وجود کلمات و جملاتی است که از نظر املائی و دستوری نادرست‌اند و فهم متن را با اشکال مواجه می‌سازند؛ ازجمله در جایی آمده است: «درسوی شرق به دریای خزر» (تکمیل همایون ۱۳۹۲: ۵) که عبارتی نامفهوم است. هم‌چنین، در شرح منازعه اعراب و ترکان آورده است: «با ترکان در تصادمات بودند» (همان: ۶). بدیهی است که این جمله از نظر ادبی درست نیست. در همه‌جای کتاب (ازجمله، همان: ۱۰۳، ۱۱۳)، نام

مورخ بزرگ عهد صفوی، «افوشته‌ای نطنزی»، را به خطا «نوشته‌های نطنزی» ثبت کرده است. هم‌چنین، در صفحه ۹۱ سطر ۴ جمله بی‌معناست؛ یعنی افتادگی دارد.

نویسنده کتاب آورده است: «یعقوب سلطان قاجار از امیران شیروان در عهد شاه‌طهماسب علیه عبدالله‌خان ازبک به سال‌های ۹۳۵ و ۹۴۱ بوده است» (همان: ۱۰۲). جمله نامفهوم است و پیداست که بخشی از جمله افتاده است. هم‌چنین، در جملاتی نیز که نقل قول مستقیم از منابع نیست، از اصطلاحات و تعاریف مندرج در متون تاریخی استفاده کرده، چنان‌که در شرح مشاغل قاجارها از «علی‌بیک ولد ایالت دستگاه امیرخان قاجار» یاد کرده است (همان: ۱۰۱) یا در شرح احوال میرزا سلطان‌علی قاجار، وی را «از امرای معتبر درگاه معلی» می‌خواند (همان: ۹۹)، درحالی‌که در ادبیات کنونی چنین توصیف‌هایی مرسوم نیست.

برخی اغلاط چاپی نیز در متن کتاب است که شکل صحیح در مقابل آن درج می‌شود: مسلم‌بن زیاد (= سلم‌بن زیاد)، باشگاه (= پاسگاه)، «هسته خراسان» (= هسته خراسان)، هسووان (= وهسودان)، گسستم (= گسته‌م)، پری‌بیک (= پیری‌بیک)، کشاورزی (= کشوری)، سال ۹۲۱ (= ۹۶۱)، جمعی غفر (= جمعی غفیر)، و اجیراً (= جبراً) که به ترتیب در صفحات ۶، ۱۰، ۱۱، ۷۷، ۹۱، ۹۸، ۹۹، ۱۲۳، و ۱۲۴ دیده می‌شوند.

۷. نقد محتوایی

۱.۷. ناهماهنگی بین عنوان و محتوای کتاب

از ویژگی‌های مهم هر اثر پژوهشی «هماهنگی بین عنوان و محتوا» است که کتاب مذکور فاقد آن است. بدین معنا که مطالبی در کتاب آمده است که یا اساساً به موضوع بحث مربوط نیستند یا این‌که نحوه ارائه آن‌ها به گونه‌ای است که ربط آن‌ها با موضوع مشخص نیست. مطالب سه فصل اول (تکمیل همایون ۱۳۹۲: ۳-۵۱)، به گونه‌ای بیان شده است که با بحث قاجارها هیچ ربط منطقی ندارد. در پایان فصل اول، یک نتیجه‌گیری آورده شده است (همان: ۱۴) که برآیند مطالب مطرح‌شده در متن فصل نیست. بدین معنا که در متن فصل، حتی یک بار نامی از قاجارها نبرده، ولی در نتیجه‌گیری بیش از ۴۰ درصد مطلب به قاجارها اختصاص یافته است.

فصل‌های پنجم و ششم به تبیین موقعیت قاجارها در عهد صفوی و تشکیلات قزلباشان تخصیص یافته است. در فصل‌های هفتم، هشتم، و نهم نیز به ساختار دولت صفوی و

ارتباط آن دولت با قزلباشان و برافتادن آن سلسله پرداخته، ولی هیچ پیوندی بین آن و قاجارها برقرار نکرده است، چنان‌که در فصل هفتم حتی یک بار نامی از قاجارها نبرده است. نویسنده کتاب فقط در فصل چهارم و نهم به ریشه‌یابی تبار قاجارها پرداخته، مطالب مختصری درباره‌ی نظرهای مورخان قاجاری درباره‌ی این ایل و شعبات آن آورده، و البته در این‌جا نیز تمرکز اصلی بر حوادث عهد صفوی است. درباره‌ی اوضاع درونی ایل قاجار و عوامل مؤثر در تبارشناسی این ایل نیز هیچ اطلاعی را به‌دست نمی‌دهد. لذا از ده فصل کتاب، فقط چهار فصل آن با موضوع و مسئله تحقیق ارتباط دارد و شش فصل دیگر به‌گونه‌ای تدوین یافته‌اند که حذف آن‌ها از متن هیچ خللی به موضوع وارد نمی‌کند. این کتاب از یک دوره تاریخی هزارساله تکاپوی ایلات ترک در ایران تا برآمدن قاجارها فقط به دویست سال عهد صفوی اکتفا کرده است. تاریخ ترکان تا ظهور صفویان را در یازده صفحه آورده و بیش از هشت صفحه آن درباره‌ی ترکان قبل از ورود به ایران است. بنابراین، ناهماهنگی فاحشی بین عنوان و محتوای کتاب دیده می‌شود. باین‌وصف، اطلاق عنوان «تاریخچه ایل قاجار در عهد صفوی» بر کتاب مناسب‌تر می‌نماید.

۲.۷ افتادگی‌ها

در این کتاب، مسائل و موضوعات مهمی از قلم افتاده یا مغفول مانده‌اند که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود.

قاجارها را یکی از ایلات متعدد ترکمان دانسته‌اند و می‌دانیم که زمان آغاز پیدایش اصطلاح «ترکمن» به اواخر قرن چهارم هجری و دشت‌های شمال سیحون بازمی‌گردد (مقدسی ۱۴۰۸: ۲۱۹). لذا ضرورت دارد که در این کتاب به ماهیت قومی ترکمانان و نحوه انقسام و تمایز آنان از دیگر ترکان، شیوه اسلام‌پذیری آنان، چگونگی مهاجرتشان به داخل ایران، پراکندگی جغرافیایی آنان در ایران، و هم‌چنین تعیین ارتباط قاجارها با ترکمانان پرداخته شود، ولی نویسنده از این مسائل غافل است.

نویسنده اشاره‌هایی به تاریخ سلجوقیان کرده، ولی تأثیر و نتیجه حاکمیت سلجوقیان در استقرار ترکمانان در ایران و خاورمیانه را ناگفته گذارده است. براساس شواهد تاریخی، یکی از مهم‌ترین دلایل قدرت‌گیری قاجارها در استرآباد نحوه تعامل آن‌ها با ایلات ترکمن یموت و گوکلان بوده است که در جریان تکاپوهای قاجاریان برای دست‌یابی به قدرت و

سرانجام استقرار سلسله قاجار نقش اساسی داشتند (بنگرید به عسکرانی ۱۳۹۷: ۱۲۱-۱۳۲)، ولی نویسنده از بحث در این باره صرف‌نظر کرده است.

چنان‌که پیش‌تر اشاره رفت، نخستین سلاطین قاجار و مورخان درباره آن‌ها به‌منظور کسب مشروعیت تلاش‌های فراوانی برای جعل نسب قاجاران و انتساب آن‌ها به سلاطین قبل داشتند که نویسنده درباره این موارد مطلبی ندارد. هم‌چنین، چگونگی و علل اختلافات داخلی میان شعب ایل قاجار و اختلاف سران ایل با محمدحسن‌خان و آقامحمدخان را به‌طور کامل مسکوت گذاشته است

۳.۷ مطالب مغلوپ و متناقض و گاه جعلی

نویسنده کتاب موردبحث در شرح تاریخ ترکان اولیه آورده که این ترکان «در شمال فلات ایران از مرز مغولستان و چین تا دریای سیاه نام‌بردار بودند» (تکمیل همایون ۱۳۹۲: ۴). صرف‌نظر از این‌که واژه «نام‌بردار» صفت مناسبی نیست، این سخن خطای فاحش و حتی جعل تاریخی است. ترکان اولیه در اطراف دریاچه بایکال و زبردست قومی موسوم به ژوان-ژو بودند و هیچ ارتباطی با اراضی غرب آلتایی هم نداشتند و به‌طریق اولی، هیچ ارتباطی با فلات ایران و اراضی اطراف دریای مازندران و دریای سیاه هم نمی‌توانستند داشته باشند (گروسه ۱۳۶۸: ۱۵۶-۱۵۹؛ بارتولد ۱۳۷۶: ۱۳-۲۳؛ هیئت ۱۳۶۵: ۳۳-۵۲)، و فقط و فقط در حدود سال ۵۵۵م این گروه نخستین‌بار از کوه‌های آلتایی گذشتند و در اراضی هفت‌آب و شمال سیحون با هیتالان درگیر شدند (رضا ۱۳۶۵: ۸۸-۸۹؛ گروسه ۱۳۶۸: ۱۶۰). نویسنده آمودریا را مرز ایران و ترکستان از عهد ساسانی دانسته است (تکمیل همایون ۱۳۹۲: ۵). آشنایان به تاریخ می‌دانند که زمان ورود ترک‌ها به شمال مرزهای ایران بعد از ۵۶۰م است. این بدان معناست که سلسله ساسانی در طول حکومت چهارصدساله خود، فقط در هشتاد سال پایانی با ترکان همسایه بودند و درعین‌حال، ترکان بر ماوراءالنهر غلبه کرده بودند، نه این‌که ماوراءالنهر ترک شده باشد. ایران و ترکستان دو واحد جغرافیایی هستند و هیچ‌کس نمی‌تواند ماوراءالنهر قبل از قراخانیان را جزو ترکستان به‌حساب آورد. حتی پژوهش‌گران روسی نیز اذعان دارند که منطقه ماوراءالنهر سرزمینی ایرانی بوده که در مقطعی خاص زیر سلطه ترکان قرار گرفته است (بارتولد ۱۳۵۲: ج ۱، ۱۶۷-۱۶۸؛ بارتولد ۱۳۵۸: ۹۳). بنابراین، حداکثر می‌توان جیحون را مرز بین ترکان و ساسانیان دانست، نه ایران و ترکستان.

در شرح فتوحات اسلامی از دستور عمر بن خطاب به عبدالرحمن بن ربیعہ مبنی بر حمله به سرزمین‌های ترک‌نشین غرب دریای مازندران در سال ۲۲ ق خبر می‌دهد (تکمیل همایون ۱۳۹۲: ۵). مراجعه به منابع نشان می‌دهد که عبدالرحمن بن ربیعہ فقط به منطقه اران و شروان، یعنی اراضی بین ارس تا دربند، حمله کرد و حکمران ساسانی در آن‌جا و در آن زمان شهریار (شهربراز) نام داشت (طبری ۱۴۱۸: ج ۳، ۵۴۰-۵۴۱؛ بلاذری ۱۴۲۱: ۲۰۲؛ یعقوبی ۱۴۱۹: ج ۲، ۱۰۷؛ ابن‌فقیه ۱۸۸۳: ۲۹۳؛ ابن‌اثیر ۱۳۹۹: ج ۳، ۲۸-۲۹، ۸۶-۸۷). معلوم نیست که نویسنده کتاب چگونه حضور ترک‌ها در غرب دریای مازندران و ترک‌بودن شهربراز را استنباط کرده است. به نظر می‌رسد که این موارد با تلاش برای جعل تاریخ ترک‌ها بی‌ارتباط نباشد.

هم‌چنین، نویسنده اسلام‌پذیری بخشی از ترک‌های قفقاز را گزارش کرده (تکمیل همایون ۱۳۹۲: ۶) که کاملاً نادرست است. در دوره مورد بحث او هیچ ترکی در قفقاز نبود و اگر منظور او خزرهاست که خزرها در ماورای قفقاز، یعنی شمال رو ترک (Terek) و دربند، بودند و هیچ ربطی به قفقاز نداشتند.

در شرح منازعات میان ترکان و مسلمانان در ماوراءالنهر، نویسنده درحالی‌که به منازعات سال ۷۰ تا ۹۴ ق اشاره کرده، یک‌باره به جنگ سال ۱۲۱ ق پرداخته و ضمن اشاره به تداوم منازعات، از حمله بسیار ویران‌گر ترکان در سال ۲۹۲ ق (۹۰۴ م) به ماوراءالنهر خبر داده است (همان: ۶-۷). نویسنده غافل است که در فاصله سال‌های ۱۲۱ تا ۲۹۲ ق، دو نبرد بزرگ در سال‌های ۱۳۴ و ۲۸۰ ق در اطراف رود طراز صورت گرفت که درواقع پایه مناسبات مسلمانان با ترک‌ها را تشکیل می‌دهد. در نخستین نبرد در سال ۱۳۴ ق، سپاه اسلام به سرکردگی زیاد بن صالح خزاعی با متحدشدن با بخشی از ایلات قرقلق سپاه چینی را، به سرکردگی کائو هسین شیه، درهم کوبید (گروسه ۱۳۶۸: ۲۱۰-۲۱۵؛ امامی ۱۳۷۹: ۲۵۰-۲۵۱؛ گیب ۱۳۹۶: ۲۱۵). پس‌از آن، تعرضات ترکان به قلمرو اسلامی و کمک به مخالفان خلیفه، به‌ویژه در جریان قیام المقنع و قیام رافع بن لیث (یعقوبی ۱۴۱۹: ج ۲، ۳۰۶؛ نرشخی ۱۳۵۱: ۹۸-۹۹)، سبب شد تا برای مقابله با این تعرضات خلافت عباسی در سال ۲۰۴ ق حکومت بخش‌های شرقی ماوراءالنهر را به خاندان سامانی واگذار کند (ابن‌اثیر ۱۳۹۹: ج ۷، ۲۷۹؛ گردیزی ۱۳۶۳: ۳۲۲) و اعضای این خاندان از سال ۲۰۴ تا ۲۸۰ ق به‌صورت مستمر با قبایل ترک درگیر بودند و آن‌ها را از مناطق اطراف سیحون عقب راندند (استخری ۱۳۶۸: ۲۶۷؛ سمعانی ۱۴۰۹: ج ۳، ۲۰۱؛ جمال‌قرشی ۱۳۳۲: ۱۱۹۴). در

سال ۲۸۰ق نیز امیراسماعیل سامانی (حک ۲۷۹-۲۹۵ق) به اردوی مرکزی ترکان در اطراف رود طراز حمله کرد (طبری ۱۴۱۸: ج ۸، ۶۱۲؛ ابن‌اثیر ۱۳۹۹ق: ج ۷، ۴۶۵؛ مسعودی ۱۹۹۰: ج ۲، ۶۰۸-۶۰۹) و قلمرو اسلامی را توسعه بخشید. اگرچه قبایل ترک در سال ۲۹۱ق حمله جدیدی به مرزها کردند، امیراسماعیل در سال‌های ۲۹۲-۲۹۳ق آن‌ها را شکست داد (طبری ۱۴۱۸: ج ۹، ۴۲، ابن‌اثیر ۱۳۹۹ق: ج ۷، ۵۳۳، ۵۴۷؛ عریب ۱۴۱۸: ۱۴). مؤلف از این دو نبرد و دیگر مجاهدت‌های امیران سامانی نامی نبرده است و معلوم نیست نبرد ۲۹۲ق چه اهمیتی دارد که آن را ذکر کرده است، مگر این‌که تصور شود او قصد دارد قدرت نظامی ترکان در آن مقطع خاص را بزرگ و مهم جلوه دهد!

در ادامه این مطلب (تکمیل همایون ۱۳۹۲: ۷)، بدون توجه به حکومت جانشینان امیراسماعیل سامانی و تلاش‌های آن‌ها برای صدور اسلام در میان ترکان، فقط در یک عبارت مبهم اشاره می‌کند:

با روی کار آمدن سلسله‌های ایرانی و از جمله سامانیان، وضع جدیدی پیش آمده و حمله‌های نظم‌یافته ترکان (قراخانیان) به ایران از ناحیه مشرق و تصرف شهرهای سمرقند و اسپنجاب و بخارا این سلسله را در موضع تدافعی قرار داد، اما مسلمان شدن تدریجی ترکان (که البته بعد از قرن پنجم شدت یافت) قدرت لازم را از سامانیان (و هم‌چنین حکومت‌های دیگر) سلب کرد و این مسئله به ترکان توانایی داد تا در امور کشوری دخالت کنند.

بدیهی است که سامانیان بعد از جنگ طراز (۲۸۰ق) تا زمان انقراض سلسله (۳۸۹ق) قریب به ۱۱۰ سال حکومت کردند و در طول این مدت در مقابل ترکان قدرت‌مند ظاهر شدند و سامانیان خود عامل اساسی صدور اسلام در میان ترکان بودند و ترکان فقط بعد از پذیرش اسلام توانستند در مقابل سامانیان ایستادگی کنند. علت آن هم این بود که با مسلمان شدن ترکان، هیچ دلیلی برای ادامه جهاد اسلامی با آن‌ها وجود نداشت (صابی ۱۹۰۴: ۴۰۲) و این امر فقط مربوط به سال‌های بعد از ۳۸۰ق (یعنی فقط ده سال پایانی حکومت سامانی) است. نکته دیگر این‌که در این قسمت ماهیت و سرگذشت قراخانیان را مسکوت گذاشته است. در ادامه نیز ابواسحاق الپتگین را «نخستین ترکان خریداری شده» معرفی می‌کند (تکمیل همایون ۱۳۹۲: ۷). این فقره، علاوه بر فقدان مأخذ، واجد دو خطاست. نخست این‌که دوره زندگی الپتگین در دربار سامانی از ۳۴۳ تا ۳۵۲ق است و حتی اگر چهل سال قبل از آن را جزء دوره زندگی‌اش حساب کنیم، باید زمان آغاز

بردگی وی را ابتدای قرن چهارم دانست (گردیزی ۱۳۶۳: ۳۵۱-۳۵۶؛ نظام‌الملک ۱۳۴۰: ۱۴۱-۱۵۸؛ ۲۹۹-۳۰۴؛ جوزجانی ۱۳۶۳: ج ۱، ۲۱۰-۲۱۱، ۲۲۶-۲۲۸؛ ابن‌اثیر ۱۳۹۹ق: ج ۸، ۵۴۴؛ شبانکاره‌ای ۱۳۶۳: ۲۹-۳۱)، درحالی‌که درطول قرون دوم و سوم بسیاری از غلامان ترک در دربار خلفای عباسی حضور داشتند. حتی در دربار سامانی نیز غلامانی چون قراتگین، سیمجور، بارس، و بغرا بسیار قدیمی‌تر از الپتگین بودند و در زمان امیراسماعیل متصدی برخی مناصب کشوری و لشکری شده بودند (ابن‌اثیر ۱۳۹۹ق: ج ۷، ۵۲۷؛ ج ۸، ۷، ۱۱، ۵۴، ۶۰، ۷۰، ۷۹، ۸۷، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۳۱-۱۳۲). دیگر این‌که ترکان در دو صورت به‌بردگی می‌افتادند؛ یا در نبرد با مسلمانان اسیر می‌شدند یا این‌که به‌دست دیگر ایلات رقیب خود دست‌گیر و به‌عنوان برده فروخته می‌شدند (شبانکاره‌ای ۱۳۶۳: ۳۷). هیچ سندی از ابتدای کار الپتگین در دست نیست تا معلوم شود که او از کدام دسته بوده است. کتاب در جایی مدعی می‌شود که در روستاها مقاومت فرهنگی دربرابر مهاجمان کم‌تر بود (تکمیل همایون ۱۳۹۲: ۱۲). استدلال عقلانی و توضیحات درستی که شعبانی (۱۳۸۴: ۶۰-۶۵) درخصوص مشخصه‌های فرهنگی روستا آورده است، ادعای مؤلف را تصدیق نمی‌کنند.

نویسنده کتاب در جایی اوزبکان را با الوس جغتایی یکی پنداشته و غلبه تیموریان بر ایران را همان غلبه اوزبکان دانسته (تکمیل همایون ۱۳۹۲: ۱۴) که خطای فاحشی است. اوزبکان درواقع اعقاب الوس جوچی (آن‌هم فقط بخش شرقی الوس که با نام گوک‌اورده معروف بود) بودند که در اوایل قرن دهم ماوراءالنهر را از تیموریان گرفتند (بهادرخان ۱۹۷۰: ۱۸۲-۱۸۳؛ Shalinsky 1995: vol. 8, 232-234). او به‌نقل از ابن‌اثیر مدعی می‌شود که «ترکان که زمان ساسانیان اندک‌اندک وارد دستگاه‌های حکومتی شدند» (تکمیل همایون ۱۳۹۲: ۱۵، یادداشت ۷)، اما براساس منابع غلامان ترک از زمان سامانیان وارد دستگاه‌های حکومتی شده‌اند. معلوم نیست نویسنده سهواً گفته ابن‌اثیر را این‌گونه نوشته یا به‌عمد آن را تحریف کرده است تا قدمت حضور ترکان در ایران را چهارصد سال قدیمی‌تر از آن‌چه بود، جلوه دهد.

درخصوص وجه تسمیه ترکمان، آن را «شبه‌ترک» یا «گردمانند» دانسته است (همان: ۱۶، یادداشت ۱۸)، درحالی‌که معقول آن است «ترک‌مانند» باشد نه «گردمانند»، مگر این‌که نویسنده قصد داشته باشد بین کردها و ترک‌ها خویشاوندی برقرار کند و کردها را هم دسته‌ای از ترک‌ها بداند!

نویسنده در یک جا مدعی می‌شود که «فرّه ایزدی» به صورت «کاریزما» به زبان‌های اروپایی وارد شده است (همان: ۴۶). معلوم نیست منظور او این است که این واژه از زبان فارسی به زبان اروپایی رفته یا این است که همان موضوعی را که ما به آن فرّه ایزدی اطلاق می‌کنیم اروپاییان کاریزما می‌خوانند. درعین حال، در توضیح کاریزما از صورت مهجور «خریزما» یا «شریزما» استفاده می‌کند.

در شرح انتساب جغرافیایی قاجارها نیز نویسنده از وجود دو قریه به نام‌های قاجارآباد بالا و قاجارآباد پایین در ملایر خبر می‌دهد (همان ۱۳۹۲: ۶۴)، ولی مدّقه در نقشه استان همدان و بررسی فهرست اسامی روستاهای ملایر وجود چنین روستاهایی را تکذیب می‌کند. در ملایر دو روستا با نام‌های قجرباب بالا و قجرباب پایین وجود دارد، ولی آشکار است که بین قجرباب و قاجارآباد تفاوت بسیار است.

هم‌چنین در جایی، با استناد به افوشته‌ای، یوسفی خلیفه را با عبارت «نشا از ساغر جنون داشت» توصیف کرده (همان: ۹۷)، درحالی‌که افوشته‌ای (۱۳۷۳: ۳۳) این مطلب را درباره قاتل یوسفی خلیفه آورده است. در جایی، چخورسعد را با گرجستان تطبیق کرده (تکمیل همایون ۱۳۹۲: ۹۸)، درحالی‌که چخورسعد ایروان و نواحی تابعه آن را در بر می‌گرفته است (مینورسکی ۱۳۶۸: ۱۹۱).

نویسنده کتاب در شرح مناسبات شاهان صفوی با افراد ایل قاجار علت همکاری بین آن دو را فقط به «قربت نژادی» آن دو نسبت می‌دهد (تکمیل همایون ۱۳۹۲: ۱۲۲)، ولی آگاهان به تاریخ می‌دانند که قاجارها ترکمان و صفویه خاندانی کردنژاد بوده‌اند. بنابراین، هیچ قربت نژادی بین آن دو متصور نتواند بود. البته که قاجارهای ترکمان با آق‌قویونلوها خویشاوند بودند و شیخ جنید نیز با خواهر اوزون‌حسن و فرزندش، حیدر، نیز با دختر اوزون‌حسن ازدواج کرده بودند (خواندمیر ۱۳۸۰: ج ۴، ۴۲۷؛ خنجی ۱۳۷۹: ۲۹۳؛ رحمتی ۱۳۸۹: ج ۱۴، ۴۹۸). اگر منظور نویسنده این نوع ارتباط باشد، اولاً این قضیه قربت نژادی نیست، ثانیاً باتوجه به بدرفتاری شاه‌اسماعیل با آخرین سلاطین آق‌قویونلو و کارشکنی‌های بازماندگان آق‌قویونلو در درون دولت صفوی (سرافرازی ۱۳۸۵: ۲۳۱-۲۵۶)، نمی‌توان آن را مایه استحکام روابط این دو دانست. البته مورخان عهد قاجار، که به دنبال یافتن طریقی برای مشروعیت‌دادن به حکومت قاجار بودند، تلاش می‌کنند تا با تأکید بر مادر شاه‌اسماعیل و حیدر، نخست بین این دو ارتباط برقرار کنند تا بتوانند قاجارهای ترکمان را به نحوی وارث صفویه جلوه دهند، ولی محقق امروزی نباید در دام این قضایا گرفتار شود.

۸. نتیجه گیری

خاستگاه قاجارها تحت تأثیر عواملی هم چون کمبود داده‌ها، مهاجرت‌های ایلی، دسته‌بندی‌های ایلی، و سیاست نسب‌سازی شاهان قاجار در هاله‌ای از ابهام است. مطالعه و پژوهش در این عرصه با سه رویکرد تبارشناسی قومی، سیر تطور هویت ایلی در طول زمان، و بستر تاریخی قدرت‌یابی این سلسله قابل انجام است. این کتاب که به سبب پرداختن به این عرصه جدید و استفاده از منابع متعدد ستودنی است، با استناد به مندرجات منابع تاریخ‌نگاری رسمی درباره قاجار بر دو رویکرد نخست به صورت توأمان متمرکز شده است، ولی به واسطه کاستی‌های روشی، ادبی، و محتوایی از نیل به هدف بازمانده است، چنان‌که در زمینه تبارشناسی قومی، ضمن غفلت از نظرهای همه محققان سلف، بدون ارائه نظر جدید یا نقد عالمانه نظرهای قبلی، صرفاً به گردآوری نظرهای برخی از آن‌ها پرداخته است. لذا این کتاب در این ساحت هیچ دستاورد مشخص و جدیدی ندارد. نویسنده در زمینه بررسی سیر تطور هویت ایلی نیز با اتخاذ شیوه روایی، ضمن گردآوری برخی گزارش‌های تاریخی، دوره ماقبل صفوی را به اختصار هرچه تمام‌تر بیان کرده و توجه خود را بیش‌تر به دوره صفوی معطوف ساخته است. بررسی تکاپوی ایل قاجار در عهد صفوی نیز، به واسطه کاستی‌های روشی، چندان قرین توفیق نبوده و دستاورد قابل توجهی نداشته است.

کتاب‌نامه

- آقازاده، جعفر (۱۳۹۶)، «اقدامات فتحعلی شاه برای کسب مشروعیت سیاسی براساس روش‌های جاری در دوره اسلامی»، پژوهش‌های تاریخی دانشگاه اصفهان، س ۹، ش ۳۳.
- آقازاده، جعفر و سجاد حسینی (۱۳۹۶)، «منابع مشروعیت حکومت آقامحمدخان قاجار»، جستارهای تاریخی، س ۸، ش ۲.
- ابن‌اثیر، عزالدین علی (۱۳۹۹ ق)، *الکامل فی التاریخ*، تصحیح کارل یوهانس تورنبرگ، بیروت: دار صادر.
- ابن‌فقیه، احمد بن محمد (۱۸۸۳)، *مختصر البلدان*، تصحیح یان دخویه، لیدن: بریل.
- بهادرخان، ابوالغازی (۱۸۷۱)، *شجره ترک*، تصحیح بارون د. مزون، سنت پترزبورگ: آکادمی علوم سلطنتی.
- استخری، ابراهیم بن محمد (۱۳۶۸)، *مسالک و ممالک*، تصحیح ایرج افشار، تهران: علمی و فرهنگی.
- اسکندر منشی (۱۳۸۲)، *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، به اهتمام ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.

۱۴۰ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال ۲۱، شماره ۱۲، اسفند ۱۴۰۰

- اعتضادالسلطنه، علیقلی میرزا (۱۳۷۰)، *اکسیرالتواریخ*، تصحیح جمشید کیانفر، تهران: ویسمن.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۶۷)، *مرآت‌البلدان*، به‌اهتمام عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر.
- افوشته‌ای نطنزی، محمودبن هدایت‌الله (۱۳۷۳)، *نقاوة الآثار فی ذکر الاخبار*، تصحیح احسان اشراقی، تهران: علمی و فرهنگی.
- امامی، محمدتقی (۱۳۷۹)، «تالاس نبردی که سرنوشت آینده آسیای مرکزی را برای دنیای اسلام مسجل ساخت»، *مجله تخصصی گروه تاریخ دانشگاه تهران*: س ۱، ش ۱.
- بارتولد، و. و (۱۳۵۲)، *ترکستان‌نامه*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- بارتولد، و. و (۱۳۵۸)، *گزیده مقالات تحقیقی*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: امیرکبیر.
- بارتولد، و. و (۱۳۷۶)، *تاریخ ترک‌های آسیای میانه*، ترجمه غفار حسینی، تهران: توس.
- باسورث، ادموند کلیفورد (۱۳۷۲)، *تاریخ غزنویان*، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- بلاذری، احمدبن یحیی (۱۴۲۱)، *فتوح‌البلدان*، بیروت: دار و مکتبه الهلال.
- بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین (۱۳۷۴)، *تاریخ بیهقی*، تصحیح علی‌اکبر فیاض، تهران: علم.
- تکمیل همایون، ناصر (۱۳۹۲)، *خاستگاه تاریخی ایل قاجار*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- قرشی، جمال (۱۳۳۲)، *ملحقات صراح، منقول در تاریخ بیهقی*، با تصحیح سعید نفیسی، تهران: ابن‌سینا.
- خاوری شیرازی، فضل‌الله (۱۳۸۰)، *تاریخ ذوالقرنین*، تصحیح ناصر افشارفر، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- خنجی، فضل‌الله بن روزبهان (۱۳۷۹)، *تاریخ عالم‌آرای امینی*، تصحیح محمداسماعیل رضوانی، به‌اهتمام مسعود شرقی، تهران: خانواده.
- خواندمیر، غیاث‌الدین حسینی (۱۳۸۰)، *حبیب‌السیر فی اخبار بشر*، به‌کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: خیام.
- خورموجی، محمدجعفر (۱۳۶۳)، *حقایق الاخبار ناصری*، تصحیح حسین خدیوچم، تهران: امیرکبیر.
- دنبلی، عبدالرزاق (۱۳۸۳)، *مآثر سلطانیه*، تصحیح غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران: روزنامه‌ایران.
- رحمتی، محسن (۱۳۸۹)، *دانش‌نامه جهان اسلام*، ج ۱۴، ذیل مدخل «شیخ حیدر»، تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی.
- رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۳۸)، *جامع‌التواریخ*، به‌کوشش بهمن کریمی، تهران: اقبال.
- رضا، عنایت‌الله (۱۳۸۴)، *ایران و ترکان در روزگار ساسانیان*، تهران: علمی و فرهنگی.

نقد و بررسی کتاب *خاستگاه تاریخی ایل قاجار* (محسن رحمتی) ۱۴۱

- رضازاده ملک، رحیم (۱۳۵۴)، *سوسمارالدوله*، تهران: دنیا.
- زرگری نژاد، غلامحسین (۱۳۹۵)، *تاریخ ایران در دوره قاجاریه؛ عصر آقامحمدخان*، تهران: سمت.
- سپهر، محمدتقی (۱۳۳۷)، *ناسخ‌التواریخ*، تصحیح جهانگیر قائم مقامی، تهران: امیرکبیر.
- سرافرازی، عباس (۱۳۸۵)، «نقش طایفه آق‌قویونلو در تثبیت و تضعیف خاندان صفوی تا ظهور شاه عباس اول»، *پژوهش‌نامه علوم انسانی*، س ۱۶، ش ۵۲.
- سمعانی، عبدالکریم بن محمد (۱۴۰۹)، *الانساب*، تحقیق عبدالله عمر البارودی، بیروت: دار الجنان.
- سیوری، راجر (۱۳۷۲)، *ایران عصر صفوی*، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: مرکز.
- شعبانی، رضا (۱۳۸۴)، *مبانی تاریخ اجتماعی ایران*، تهران: قومس.
- شمیم، علی اصغر (۱۳۸۴)، *ایران در دوره سلطنت قاجارها*، تهران: مدبر.
- شیبانی، میرزا ابراهیم صدیق‌الممالک (۱۳۶۶)، *منتخب‌التواریخ*، تهران: علمی.
- صابی، ابوالحسین هلال (۱۹۰۴)، *تاریخ، ضمیمه تحفه الامراء فی التاریخ الوزراء*، بیروت: مطبعة الابهاء السیوعیین.
- طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۸)، *تاریخ الرسل والملوک*، تحقیق عبدأ علی مهنا، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
- عسکرانی، محمد (۱۳۹۷)، «چرایی استقرار و استمرار سکونت ایل قاجار در کرانه‌های رود گرگان»، *پژوهش‌نامه تاریخ‌های محلی ایران دانشگاه پیام نور*، س ۷، ش ۱۱.
- قرطبی، عریب بن سعد (۱۴۱۸)، *صلة تاریخ الطبری*، تحقیق عبدأ علی مهنا، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
- قورخانچی، محمدعلی (۱۳۶۰)، *نخبه سیفیه*، تصحیح منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران: تاریخ ایران.
- گردیزی، عبدالحی بن ضحاک (۱۳۶۳)، *تاریخ گردیزی*، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- گروسه، رنه (۱۳۶۸)، *امپراتوری صحرانوردان*، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران: علمی و فرهنگی.
- گیب، همیلتون (۱۳۹۶)، *فتوحات مسلمانان در ماوراءالنهر*، ترجمه محسن رحمتی، خرم‌آباد: دانشگاه لرستان.
- مسعودی، علی بن حسین (۱۹۹۰)، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، تحقیق محمد مجیی‌الدین عبدالحمید، بیروت: شركة العالمية للکتاب.
- مقدسی، محمد بن احمد (۱۴۰۸ ق)، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، تحقیق محمد مخزوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

۱۴۲ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال ۲۱، شماره ۱۲، اسفند ۱۴۰۰

مینورسکی، ولادیمیر (۱۳۶۸)، سازمان اداری حکومت صفوی یا تعلیقات بر تذکرةالملوک، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: امیرکبیر.

نرشخی، محمدبن جعفر (۱۳۵۱)، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر قباوی، تصحیح مدرس رضوی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

نظام‌الملک، حسن بن اسحق (۱۳۴۰)، سیرالملوک، تصحیح هیوبرت دارک، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

نقیسی، سعید (۱۳۸۳)، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، تهران: اساطیر.

هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۶۹)، تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوره صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم، تهران: امیرکبیر.

هیئت، جواد (۱۳۶۵)، سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی، تهران: نشر نو.

یعقوبی، احمدبن واضح (۱۴۱۹)، تاریخ یعقوبی، تحقیق خلیل منصور، بیروت: دار الکتب العلمیه.

Peacock, A. C. S. (2010), *Early Seljūq History*, London: Routledge.

Shalinsky, Audrey (1995), "Özbek (Üzbak)", *EL²*, Leiden: Brill.